

## سبز دهم

## گردآفرید

گردآفرید، پهلوان شیرزن حماسه‌ی ای ران، دختر گزدهم است. گردآفرید دلاور با این که در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است. در رهسپاری سهراب از توران به سوی ایران، هنگامی که وی در جست و جوی پدرش، رستم است، با او آشنا می‌شویم. در مرز توران و ایران، دژی به نام سپید دژ است. گزدهم که یک ایرانی سال خورده است، بر آن دژ فرمان می‌راند و همواره در برابر دشمن، پایداری سرسختانه‌ای می‌ورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژ امیدوار می‌سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هجیر، فرمانده دژ، سهراب بر او پیروز می‌شود. سهراب، نخست می‌خواهد او را بکشد، اما او را سیر کرده، راهی سپاه خود می‌کند. آگاهی از این رویداد، دژنشینان راسراسیمه می‌سازد، اما گردآفرید این واقعه را مایه ننگ می‌داند و برمی‌آشوبد و خود به نبرد اومی رود. سهراب برای رویارویی آن شیرزن به رزمگاه درمی‌آید و نبرد میان آن دو درمی‌گیرد.

### ۱. چو آگاه‌گشدر هختره م

### که سالار آن انجمن گشت کم

ژد \* ه \* م: پهلوانی ایرانی و نگهبان دژ سفید در زمان نودر و کیکاووس بود و پدر گردآفرید و گسته‌م است. \* سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم، فرمانده سپاه \* انجمن: مجمع، مجلس، گروه مردم، در این جا سپاه \* سالاران انجمن: سردار و فرمانده سپاه دژ سفید، کنایه از هجیر \* گشت کم: کنایه از اسیر شد، از دست رفت، نابود شد \* انجمن: مجاز از سپاهیان دژ سفید \* معنی: وقتی دختر گزدهم، گردآفرید، آگاه شد که فرمانده سپاه دژ سفید، هجیر، اسیر شد و دیگر در میان اهل دژ نیست.

### ۲. زنی بود برسان گردی سوار

### همیشه به جنگ اندرون، نامدار

\* برسان: مانند، حرف اضافه و ادات تشبیه \* گرد: پهلوان \* گردی سوار: پهلوانی سوارکار و ماهر و شجاع و جنگجو \* به جنگ اندرون: در جنگ، کاربرد دو حرف اضافه از ویژگی دستوراتاریخی \* نامدار: پرآوازه، مشهور، معروف \* تشبیه: زن (گردآفرید) به گردی سوار \* مصراع دوم: کنایه از جنگاوری و سلحشوری \* مراعات نظیر: جنگ و گرد و سوار \* معنی: آن دختر، پهلوانی سوارکار و شجاع بود و همیشه به جنگجویی مشهور و نام آور بود.

### ۳. کجا نام او بود «گردآفرید»

### زمانه ز مادر، چنین نآورید

\* کجا: که، ویژگی سبکی \* نآورید: نیاورد، واژه‌ای کهن، فعل منفی از ن + آورید = آورد \* زمانه: روزگار \* زمانه: تشخیص و استعاره \* مصراع دوم: کنایه از بی‌مانندی و بی‌نظیری و اغراق \* معنی: کفام او گردآفرید بود و روزگار فرزندی چون او از مادر به دنیا نیاورده بود. (او بی‌مانند بود و نظیر نداشت)



#### ۴. چنان ننگش آمد ز کارِ هُ جیر / که شد لاله رنگش به کردارِ قیر

ننگ: بدنامی، بی آبرویی، احساس حقارت از انجام عملی ناشایست، شرمساری، رسوایی، روسیاهی، سرشکستگی  
ننگ آمدن از چیزی: احساس خجالت و کوچکی کردن، خجالت کشیدن، شرمندگی شدن \* کردار: کار و عمل \* به کردار: مانند  
کار: جنگ، این واژه در قدیم به معنی جنگ بوده است که در واژه کارزار هنوز به کار می رود. در کارنای (= نای جنگی) که بعدها به صورت کرّ نای شده است نیز به همین معنی است.

لاله: استعاره از چهره سرخ و شاداب \* لاله رنگ: به رنگ لاله، سرخی \* لاله رنگش: رنگ سرخ چهره او

لاله رنگش به کردارِ قیر تشبیه در تشبیه، رخ سرخ او از شدت خشم سیاه شد. \* جناس ناقص: ننگ و رنگ \* واج آرایبی: / ان، ر /

لاله رنگ کسی به کردارِ قیر شدن: کنایه از شدت ننگ و خجالت سرخی چهره کسی به تیرگی و سیاهی گراییدن

معنی: گردآفرید آن چنان از شیوه جنگ هجیر و اسارتش احساس خجالت و کوچکی می کرد که رخ سرخ او از شدت خشم و غصه سیاه شد.

#### ۵. پیوشیدِ رعِ سوارانِ جنگ / نبود اندر آن کار، جای درنگ

رع زره، واژه ای عربی است به معنی جامه رزم که از حلقه های آهن بافند. \* اندر: در \* آن کار: منظور جنگ

درنگ: صبر و آهستگی، سستی، تعلل؛ این واژه در شاهنامه ضد کلمه جنگ و در تقابل با آن آورده می شود.

جای: زمان، هنگام \* سواران جنگ: سوارکاران جنگجو، اسب سواران جنگاور و شجاع، سواره نظام

واج آرایبی: / ار \* مراعات نظیر: جنگ و کار و سوار \* جای درنگ نبودن: کنایه از شتاب کردن، سریع بودن در کاری

معنی: گردآفرید لباس رزم سوارکاران جنگجو و شجاع را پوشید؛ زیرا زمان سستی و تعلل در جنگ با دشمن نبود.

نکته: لای بیت و بیت بعد بیانگر شجاعت و دلیری گردآفرید است.

#### ۶. فرود آمد از دژ به کردارِ شیر / کمر بر میان، بادپایی به زیر

فرود آمد: پایین آمد \* دژ: دژ، قلعه، حصار \* به کردار: مانند \* کمر: کمر بند \* میان: کمر \* مصراع دوم قید حالت

تشبیه: گردآفرید به شیر در شجاعت \* کمر بر میان: کنایه از آماده حرکت و جنگ بودن، مصمم و استوار برای جنگ

بادپا: سریع، چابک، تندرو، تیزرو، شتابنده، استعاره از اسب تندرو \* جناس ناقص: شیر وزیر

معنی: گردآفرید آماده جنگ و سوار بر اسبی تندرو مانند شیر، شجاعانه از قلعه پایین آمد (بیرون آمد).

#### ۷. به پیش سپاه، اندر آمد چو گَر د / چو رعدِ خروشان یکی و یله کرد

اندر آمد: فعل پیشوندی، درآمد، رسید؛ اندر: در، پیشوند فعلی است \* چو: مانند \* چو گَر دشتابان، به شتاب، سریع

رعد غرش رعد، تندر \* خروشان: خروشنده، غوغاکنان، فریادکنان، نالان، پرخروش

ویله / ویله: صدا، آواز، ناله، در این جا نعره درنبرد \* ویله کرد فریاد زد، نعره زد، ناله کرد

نکته: یکی از مؤثرترین سلاح های پهلوانان در میدان جنگ فریاد رعدآسای اوست.

گَر دژمزم سرعت و شتاب است مانند باد \* تشبیه: گردآفرید به گرد و رعد \* جناس ناقص: گَر دژ و گَر دژ

معنی: گردآفرید دشتابان به نزداهپتوران رسید و مانند رعد و برق خروشنده آسمان، نعره بلندی سرداد. (شتابان در برابر سپاه سهراب آمد و ه

نبرد خواست)

#### ۸. که گَر ددان کدامند و جنگ آوران / دلیران و کارآموده سران؟

گَر ددان پهلوانان \* کدامند: کدام هستند؟ \* جنگ آوران: جنگجویان، ستیزه گران \* کارآموده سران: ترکیب وصفی مقلوب

کارآموده: کنایه از باتجربه، جنگ دیده، جنگ آزموده \* سران: استعاره از فرماندهان و جنگجویان بزرگ \* واج آرایبی: / ان، ر، /

مراعات نظیر: گردان، جنگ آوران، دلیران، کارآموده سران

معنی: که پهلوانان و جنگجویان و فرماندهان دلیر و جنگجویان باتجربه و بزرگ این سپاه چه کسانی هستند که بتوانند با من بجنگند؟

نکته: گردآفرید از تورانیان مبارز و حریف می طلبد که این نشان از شجاعت اوست.



### ۹. چو سهراب شیراً وژن او را بدید بخندید و لب را به دندان گزید

چو: وقتی که، هنگامی که؛ پیوند وابسته ساز \*شیراً وژن شیرا\* وژنده: شیرافکننده، شیرافکن، دلاور، شیرکش، از «شیر + وژن» ماده فعلی به معنی افکننده، از مصدر اوژندن یا اوژنیدن. در زبان پهلوی «وژدن» به معنی «کشتن» \*گزید: گاز گرفت، دندان گرفت، نیش زد\*  
لب به دندان گزیدن: در این جا کنایه از شگفتی و تحسین و تعجب است زیرا می اندیشید که در دژ مبارز دیگری نیست.  
شیراً وژن: کنایه از شجاع و دلاور  
معنی: هنگامی که سهراب شیر افکن و شجاع او را دید، خندید و از روی شگفتی یا تحسین لب خود را گاز گرفت.

### ۱۰. بیامد دمان پیش گُرد آفرید چو دُختِ کمندافگن او را بدید

دمان: صفت فاعلی از دمیدن؛ خروشنده، غرّنده، مهیب، هولناک، خشمناک، ستیزنده، نفَس زنان، دم \*فایان: مشتق، بن مضارع + ان\*  
دُخت: دختر \*کمند: طنابی بلند با سری حلقه مانند برای گرفتار کردن انسان یا حیوان \*کمند افگن: کمند انداز، کنایه از جنگاور\*  
معنی: سهراب خشمناک و غرّنده به نزد گُرد آفرید آمد و وقتی که دختر جنگاور او را دید (با بیت بعد موقوف المعانی است)

### ۱۱. کمان را به زه کرد و بگشاد بر نَبُد مرغ را، پیش تیرش گذر

کمان را به زه کرد: زه کمان را وصل کرد  
زه: چله کمان، و تر، رشته باریک تابیده از روده گوسفند، ابریشم، یا فلز که با آن دو سر کمان را به هم وصل می کردند  
نکته: این که گُرد آفرید تازه اکنون در میدان نبرد کمان خود را زه می کند، از این روست که زه کمان را باز می کردند تا انعطاف چوب کمان کمرنگردد و سپس همگبرد یک سر باز زه را به حلقه کمان می انداختند.  
بر: سینه، بغل \*بگشاد بر: گشادن بغل و پهلو هنگام کشیدن کمان، بغل را برای تیراندازی باز نمود.  
نکته: بگشاد بر: تصویری است از حالت تیراندازی، حالتی که برای تیراندازی هنگام تیرانداختن و کشیدن کمان پیش می آید که سستی و کندی یا سرعت و تنهی در افراختن و یا گشودن سینه و بر، از آن جمله است.  
مرغ: پرنده \*را: تغییر فعل و مالکیت \*را... نبود: نداشت  
کمان را به زه کرد: کنایه از کمان را آماده تیراندازی ساخت. \*مصراع دوم: اغراق و کنایه از ماهر بودن در تیراندازی است.  
مراعات نظیر: کمان، زه، تیر

معنی: سهراب کمان را آماده کرده بغل را برای تیراندازی باز کرد و حتی مرغ آسمان نیز از تیر او رهایی نداشت (چه رسد به حریف میدان نبرد)  
نکته: گُرد آفرید آن قدر در تیراندازی مهارت داشت که حتی پرنده در هوا هم جرأت نداشت از جلوی تیرش رد شود و یا امکان نداشت پرنده ای بتواند بین آن که شکار او شود، از جلوی تیر گُرد آفرید رد شود.

### ۱۲. به سهراب بر، تیر باران گرفت چپ و راست، جنگ سواران گرفت

به سهراب بر: متمم با دو حرف اضافه تیر باران تیرهای بسیار که از کمان سر داده باشند، ریزش تیر از اطراف و به طور فراوانی  
گرفت: شروع کرد، از افعال آغازین است \*تیر باران گرفت: تیر باران کردن، گرفتن بارانی از تیر بر روی کس یا کسانی، انداختن تیر بسیار\*  
جنگ سواران: جنگ به شیوه سواران، جنگی شایسته سواران، نبرد دلیرانه  
چپ و راست جنگ سواران گرفت: به شیوه سواران جنگجوی ماهر از این سوی و از آن سوی شروع به جنگیدن کرد.  
چپ و راست: تصویری از تازاندن اسب در میدان جنگ به این سو و آن سو برای نمایش قدرت و توانایی جنگجو است.  
تضاد: چپ و راست \*مراعات نظیر: تیر باران و جنگ

معنی: گُرد آفرید در جنگ با سهراب از چپ و راست دلیرانه و به شیوه سواران جنگجو به تاخت و تاز پرداخت و بر سهراب پی در پی تیر انداخت.  
نکته: شروع کرد از این سوی و از آن سوی به سهراب تیراندازی کردن و به شیوه سواران در جنگ دلیرانه، در میدان نبرد تاخت و تاز کردن.

### ۱۳. ننگه کرد سهراب و آم دَش ننگ برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ

آمدش: «د و ش» را با سکون می خوانیم \*آمدش ننگ: ننگش آمد، ضمیر «ش» فاعلی است \*برآشفت: خشمگین شد \*تیز: سریع، قید  
اندر آمد: درآمد، وارد شد، فعل پیشوندی است. \*ننگ آمدن از چیزی: احساس خجالت و کوچکی کردن، خجالت کشیدن، شرمنده شدن

\*جناس ناقص یا نا همسان: ننگ و جنگ

\*معنی: سهراب نگاه کرد و از میدان داری گردآ فرید احساس کوچکی کرد ( خجالت کشید) پس عصبانی شد و با سرعت به میدان جنگ آمد.  
\*نکته: به سهراب برخورد که حریفی این چنین در برابر او میدان داری می کند؛ پس عصبانی شد و فریادزنان به میدان نبرد شتافت.

#### ۱۴. چو سهراب را دید گردآفرید که برسان آتش همی بردمید

\*چو: هنگامی که \*برسان: مانند، حرف اضافه و ادات تشبیه \*بردمید: برافروخت، شعله ورشد، زبانه کشید، حمله ورشد  
\*همی بردمید: بردمید، نفس زنان و حمله کنان به دنبالش روان بود.

\*تشبیه: سهراب به آتش ( تشبیه هجوم سهراب به شعله و روشن شدن آتش بسیار زیباست) \*مراعات نظیر: آتش و بردمیدن  
\*معنی: هنگامی که گردآفرید دید که سهراب مانند آتشی برافروخته به سوی او زبانه کشیده است (کنایه از با خشم می تازد و حمله ور شده است)  
\*مفهوم بیت بیانگر خشم زیاد سهراب است.

#### ۱۵. سر نیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پُراز تاب کرد

\*عنان: افسار \*سنان: سرنیزه \*پُراز تاب کرد چپین و شکن افکند \*عنان و سنان را پُراز تاب گرفتن و پیچاندن و چرخاندن عنان و سنان  
\*نکته: گردآفرید به این سو و آن سو حرکت می کرد، عنان اسب را پیچ و تاب می داد و طبعاً چون اسب می چرخید؛ سنان و نیزه او نیز پیچ و تاب داشت. این کار برای آن بود که در عین حال که سوار از تیر دشمن و هدف او دور می شد در فرصت مناسب بتواند به دشمن نزدیک شده و به او ضربت بزند و او را هدف قرار دهد (این بیت با بیت بالاموقوف المعانی هستند).

\*عنان و سنان را پُراز تاب کرد: کنایه کوشش و جوشش در نبرد \*عنان را پُرتاب کردن: کنایه از نبرد کردن و تاختن اسب به هر سوی  
\*سنان را پُرتاب کردن: کنایه از آماده نبرد شدن و هم نبرد خواستن \*جناس ناقص یا نا همسان: عنان و سنان  
\*مراعات نظیر: نیزه و سنان \*واج آرای: / س ، ن /

\*معنی: گردآفرید نیزه را به سوی سهراب نشانه گرفت و سواره در حال تاختن او را با نیزه هدف قرار می داد.  
\*مفهوم: بیانگر حملات پی در پی گردآفرید و مهارت او در نیزه زنی بر دشمن، مهارت گردآفرید در جنگ، چابک سواری و وضعیت حمله و دفاع خود گرفتن

#### ۱۶. برآشفت سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره گر بُد به جنگ

\*برآشفت: خشمگین شد \*بدخواه: دشمن، بداندیش، صفت بیانی فاعلی مرکب \*چاره گر: کسی که با حيله و تدبیر، کارها را به سامان کند  
\*مدبّر \*چاره گر بُد: صاحب تدبیر بود \*چو: حرف ربط یا پیوند وابسته ساز، زیرا، چون \*به جنگ: در جنگ  
\*تشبیه: سهراب به پلنگ

\*معنی: سهراب خشمگین شد و مانند پلنگ خشمگین حمله برنده به شکارش به سوی او حمله ور شد؛ چون دشمن او در جنگ ماهرو صاحب تدبیر بود.  
\*مفهوم و پیام درونی: خشمگینانه حمله و هجوم بردن

\*نکته: سهراب از دلیری جنگاوری گردآفرید که در برابر هجوم او تاب می آورد و ایستادگی می کند، خشمگین می شود و مانند پلنگی که هنگام جنگ بر هم نبرد خود حمله می وُرد به سوی دختر کمندافکن، گردآفرید، هجوم می آورد.

#### ۱۷. بزد بر کمر بند گُردآفرید زره بر برش یک به یک بردرید

\*یک به یک: کامل، تمام، قید تأکید است که در این جا با فعل مثبت به معنی « پاک، تماماً، به کلی، یکسر » به کار می رود  
\*بردرید: پاره کرد \*زره بر برش یک به یک بردرید: نیزه سهراب تمامی گره های زره را برتن گردآفرید پاره کرد.  
\*واج آرای: موسیقی حروف با تکرار صامت / ب / به زیبایی بیت افزوده است

\*جناس تام: برآول و دوم: حرف اضافه، بردوم: سینه و پهلو \*مراعات نظیر: کمر بند و زره  
\*معنی: با نیزه بر کمر بند گردآفرید کوه گره حلقه های زره را تماماً برتن او پاره کرد.

#### ۱۸. چو بر زین بیچید گرد آفرید یکی تیغ تیز از میان برکشید.

\*چو: وقتی که \*بیچید: جدا و کنده شد، تعادل خود را از دست داد، به سمتس منحرف شد \*تیغ: شمشیر \*برکشید: بیرون آورد \*میان: کمر

\*جناس ناقص: تیغ و تیز

\*معنی: هنگامی که نیزه سهراب به گرد آفرید خورد و اوروی زین پیچید (ازین کنده شد، به زمین افتاد) شمشیر تیزی از کمرش بیرون کشید.

### ۱۹. بزد نیزه او به دو نیم کرد نشست از براسپ و برخاست گرد

اسب: اسب، واژه کهن، فرایندواجی ابدال \*برخاست گرد: گرد و غبار بلند شد، ایگود و غبار به علت حرکت و سرعت اسب گردآفرید است.

\*برخاست گرد: کنایه از فراروگریز سریع گردآفرید با اسبش از میدان جنگ \*جناس ناقص: کرد، گرد \*تضاد: نشست و برخاست

\*معنی: گدرد آفرید با ضربه شمشیر، نیزه سهراب را دونیم کرد؛ آنگاه سوار اسب شد و به شتاب از میدان جنگ رفت. (بایست بالا موقوف المعانی است)

\*نکته: آنگاه که سهراب، گردآفرید را از زین بلند می کند و بر زمین می اندازد، این دختر آن چنان جنگاور و دلیر و رزمنده است که شمشیر را از کمر بیرون می کشد، با آن، نیزه را به دو نیم می کند، سپس بر اسب می نشیند و به سوی دژ می تازد.

### ۲۰. به آورد با او بسنده نبود بیچید از روی و برگاشت زود

\*آورد: جنگ، نبرد، کارزار \*بسنده: سزاوار، شایسته، کافی، کامل \*با او بسنده نبود: توانایی مقابله با سهراب را نداشت.

\*برگاشت: بر گردانید \*نکته: برگاشت، گذرای برگشت است که در این جا معنی برگشت ( فعل لازم یا ناگذر) می دهد، ویژگی سبکی

\*بسنده نبود: کنایه حریف نبود \*بیچید از روی: کنایه از گریختن، دوری جستن، روی برگرداندن

\*معنی: چون گدرد آفرید توان مبارزه با سهراب را نداشت، از او روی برگرداند و شتابان به دژ برگشت.

### ۲۱. سپهبد د نمان ازدها را سپرد به خشم از جهان روشنایی پبرد

\*سپهبد / سپهبد فرمانده لشکر، سردار، در این جا کنایه از سهراب است. \*نمان افسار، دهنه اسب \*را: به

قلمرو ادبی

\*ازدها: استعاره از اسب \*د نمان را سپردن به چیزی: کنایه افسار را بر روی گردن اسب رها کردن تا با به سرعت تاختن اسب، سوار نیز بتواند

به خوبی از جنگ ابزارها استفاده کند، اسب را به حالت آزاد گذاردن تا با نهایت سرعت بدود، کنایه از تاختن سریع اسب و رها کردن افسار

\*به خشم از جهان: ۱- چنان خشمگین شد که جهان در برابرش تیره و تار شد ۲- از خشم سهراب جهان ترسید و رنگش پرید.

\* به خشم از جهان روشنایی پبرد: اغراق و کنایه از خشم سهراب، همه جا را تیره و تار ساخت.

\*معنی: سهراب اسب خود را آزاد گذاشت تا به سرعت بتازد و خشم او همه جا را تیره و تار ساخت.

\*نکته: سهراب از حرکت گردآفرید چنان خشمگین و عصبانی شد که هوای روشن از کدورت و گرفتگی او، روشنایی خودش را از دست داد و

ازخشم او همه جهان روشنایی خود را از دست داد و تیره و تار شد.

### ۲۲. جو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنبید و برداشت خود از سرش

\*خروشان: فریاد و فغان کنان، خشمگین، قید \*به تنگ اندر: کاربرد دوحرف اضافه از ویژگی دستور تاریخی \*نهاد هردو مصرع «سهراب» است.

\*به تنگ اندرش: به تنگش، نزدیک او \*به تنگ اندر آمدن: بسیار نزدیک شدن \*بجنبید: هجوم بردن، حمله کردن

\*خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می گذارند \*شدر تنگش و سرش ← مضاف الیه

\*معنی: هنگامی که سهراب باخشم و فریادکنان به گردآفرید نزدیک شد، هجوم برد و کلاه خود را از سرش گرفت.

### ۲۳. درفشان چه خورشید شد روی اوی درفشان چه خورشید شد روی اوی

\*درفشان درخشان، تابان، کهن واژه \*زره: جامه ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرگ ب از حلقه های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر

روی لباس های دیگر می پوشیدند \*بازگردانی و شیوه عادی بیت: موی او از بند زره رها شد و روی او چه خورشید درفشان شد

\*جناس ناقص: روی وموی \*تشبیه: روی گردآفرید به خورشید \*مراعات نظیر: درفشان و خورشید \*تضاد: رها و بند

\*معنی: موی گردآفرید از بند زره رها شد و چهره درخشان او که چون خورشید تابان بود، آشکار شد.

\*پیام درونی شعر: بیان زیبایی و ایجاد تحسین است.

### ۲۴. بدانست سهراب کاو دختر است سر و موی او از در افسر است

\*ازدر: شایسته، درخور، سزاوار \*افسر: تاج، در این جا نیم تاجی که زنان اشرافی بر سر می گذاشتند \*کاو: مخفف که او، کو خوانده می شود.



\*معنی: سهراب فهمید که حریف او دختر است؛ دختری که به جای کلاه خود بر سر نهادن و جنگیدن، شایسته است بر سر اوتاج شاهی بگذارند.

### ۲۵. شگفت آمدش؛ گفت از ایران سپاه / چنین دختر آید به آوردگاه؟!\*

\*شگفت آمدش: شگفت زده شد، تعجب کرد، - ش ضمیر فاعل ایران سپاه: ترکیب اضافی مقلوب، سپاه ایران\* آوردگاه: میدان جنگ  
\*پرسش هنری است و برای شگفتی\*مراعات نظیر: سپاه، آوردگاه

\*معنی: سهراب، شگفت زده، با خود می گوید: دختران، از سپاه ایران، بدین سان به میدان جنگ می آیند و بدین گونه می جنگند؟

### ۲۶. بدو گفت کز من رهایی مجوی / چرا جنگ جویی، تو ای ماه روی؟\*

\*ماه روی: ماه چهر، زیبارو، خوش سیما\* چرا جنگ جویی: چرا دنبال جنگ هستی؟

\*ماه روی: تشبیه درون واژه ای، تشبیه روی به مجلّهت زیبایی، کُل ترکیب کنایه یا استعاره از گردآفرید

\*معنی: رستم به گردآفرید گفت: که برای آزاد شدن از دست من کوشش نکن. ای زیبارو، چرا دنبال جنگ با من هستی؟

### ۲۷. نیامد به دامم به سان تو گور / ز چنگم رهایی نیایی، مشور

\*مشور: کوشش و جنبش نکن، تلاش نکن، بی تابی نکن، مضطرب نباش، دوم شخص امر منفی است\* چنگ: پنجه، دست\* گور: گورخر،

\*تشبیه: گرد آفرید به گورخر؛ و پنهانی خودش را به شیرو شکارچی\*مراعات نظیر: گور و دام\*تضاد: دام، رهایی

\*دام: ایهام تناسب ۱-بند، تله، تور؛ معنی مورد نظر در بیت ۲-جانوران بی آزاری مانند آهو، گوزن که با گور تناسب دارد.

\*گور: مجاز از شکار، در این جا تصویری است برای گردآفرید که سهراب او را به شکاری گریز پای مانند می کند.

\*معنی: تاکنون شکاری مانند تو به دامم نیفتاده است از چنگ من نمی توانی آزد شوی، بیپوده برای رهایی تلاش نکن.

### ۲۸- بدانست کاویخت گُرد آفرید / مَر آن را جز از چاره درمان ندید

\*آویخت: گرفتار شد، در این جا فعل ناگذر است، و مفهوم گرفتار شدن به مناسبت آویخته شدن صیدو جز آن در دام است.\* چاره: حيله و مکر

\*آن: ضمیر اشاره و مرجع آن، بند و گرفتاری\*مَر: نشانه ای زاید است که برای زینت کلام به کار می رفته است و تأثیری در معنا ندارد.

\*درمان ندید: کنایه از چاره گری کردن، راه حل پیدا کردن

\*معنی: گُرد آفرید فهمید که گرفتار شده است و راه آزاد شدن از این بند و گرفتاری را در حيله و نیرنگ دید.

### ۲۹. بدو روی بنمود و گفت: «ای دلیر / میان دلیران به کردار شیر

\*او: مرجع آن، سهراب\* روی بنمود: گردآفرید چهره خود را به رستم نشان داد\*به کردار: مانند\*این بیت با بیت بعد موقوف المعانی است.

\*نکته: در این جا بلوغ تصویرسازی فردوسی برمی خوریم؛ روی نمودن گردآفرید در واقع شگردی ظریف و زنانه است تا سهراب را بفریب د

\*تشبیه: سهراب به شیر\*تکرار: دلیر\* روی بنمود: ایهام دارد ۱-او را مخاطب قرارداد ۲-رویش را به نشان داد

\*معنی: گردآفرید چهره خود را به رستم نشان داد و گفت: ای پهلوان شجاع، که در میان پهلوانان مانند شیر شجاع هستی

### ۳۰. دو لشکر نظاره برین جنگ ما / برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

\*نظاره: نظر کردن، نگریستن، تماشا کردن\* آهنگ: قصد، عزم، در این جا، جنگ، پیکار، ستیزه، نبرد، حمله کردن

\*مراعات نظیر: جنگ، گرز، شمشیر و آهنگ\* مصرع دوم: کنایه از جنگ کردن

\*معنی: هردو سپاه، تماشاگر جنگ و هجوم ما بوده اند.

### ۳۱. کنون من گشایم چنین روی و موی / سپاه تو گردد پر از گفت و گوی

\*گفت و گوی: بدگویی، سرزنش، طعنه زدن\* گشایم: می گشایم، مضارع اخباری

\*جناس ناقص یا ناهمسان: روی و موی\* سپاه تو گردد پر از گفت و گوی: کنایه از برای تو حرف در می آورند، از تو عیب جویی می کنند.

\*معنی: اکنون من چهره و موهای خود را نشان می دهم و وقتی سپاهیان تو مرا این گونه با روی و موی گشاده ببینند؛ تو را سرزنش می کنند.

\*پیام درونی و پنهان بیت: فریب دادن سهراب است.

### ۳۲. که با دختری او به دشت نبرد / بدین سان به ابر اندر آورد گرد

\*بدین سان: به این شکل، به این گونه\* به ابر اندر: کاربرد دوحرف اضافه از ویژگی دستورتاریخی

\*ابر: مجاز از آسمان\* به ابر اندر آورد گرد: کنایه از جنگ کرد، و اغراق در این که شدت مبارزه آن اندازه شدید بود که گرد و خاک تا آسمان رسیده بود  
\*معنی: که او در چنان نبرد با دختری این گونه با شدت و قدرت می جنگید؟

### ۳۳. کنون لشکر و دژ به فرمان توست      نباید بر این آشتی، جنگ جُست «

\*نبايد: شایسته نیست، لازم نیست\* دژ: حصار و قلعه\* جُست: طلب کرد، خواستار شد  
\*تضاد: آشتی و جنگ\* مراعات نظیر: لشکر و جنگ\* دژ: مجاز از ساکنان دژ  
\*معنی: اکنون سپاهیان و ساکنان دژ، همه، به فرمان تو هستند. پس با این آشتی، دیگر جنگیدن لازم نیست. (دشمنی و ادامه جنگ فایده ندارد و باید آشتی و صلح کرد)  
\*پیام درونی و پنهان بیت: پندی فریبکارانه برای آشتی کردن و پایان جنگ است.

### ۳۴. نمان را بیچید گُرد آفرید      سَمَدِ سرافراز بر دژ کشید

سَمَدَ لُئلی که رنگش مایل به زردی باشد، زرد (در متن درس، مطلق اسب مورد نظر است)\* سرافراز: قوی و نیرومند  
\*کشید بر: رساند به، راند به\* نمان را بیچیدش: جهت اسب را به سوی دیگر برگرداند یا پیچاند، دهنه اسب را برگرداند  
\*عنان را بیچیدن: کنایه از برگشتن، تغییر مسیر حرکت دادن\* مراعات نظیر: عنان و سمن  
\*معنی: گرد آفرید دهنه اسب را به سوی دژ برگرداند و اسب نیرومند را به دژ رساند.

### همی رفت و سهراب با او به هم      بیامد به درگاه دژ، گزدهم

\*همی رفت: می رفت، دستور تاریخی\* به هم: با هم، همراه\* با او به هم: همراه او\* درگاه: بارگاه، پیشگاه، آستانه در  
\*معنی: گُرد آفرید به سوی دژ بازمی گردد و سهراب نیز او را تا دروازه دژ همراهی می کند. گزدهم به درگاه قلعه آمد.

### ۳۶. باره بگشاد گرد آفرید      تن خسته و بسته، بر دژ کشید

\*باره: دیوار حصار، قلعه، دژ\* بگشاد: گشاده شدن، در معنی فعل ناگذر آمده است\* خسته: زخمی، مجروح\* بسته: اسیر، چون پیش از این، گرد آفرید به اسارت سهراب در آمده بود، جراحت بندی شده\* خسته و بسته: مجروح و فکوه\* گرد آفرید، نهاد مصرع دوم است و نهاد مصرع اول، می تواند افراد دژ یا دژبانان باشد و یا گزدهم؛ البته از این که هماندار دژ، در دژ را خودش باز کند، دور از مقام اوست.  
\*معنی: در دژ گشاده شد گود آفرید تن زخمی و کوفته خود را به درون دژ کشید.

### ۳۷. در دژ ببستند و غمگین شدند      پر از غم دل و دیده خونین شدند

\*پر از غم دل: به دو شیوه می توان خواند و برداشت کرد: ۱- یک جمله مستقل ساده که فعل آن [شد] به قرینه لفظی حذف شده است و دل نهاد آن باشد و پراز غم؛ مسند آن = پر از غم، دل = دل پر از غم شد و دیده خونین شدند ۲- به شکل یک ترکیب و در مفهوم کنایی، پر از غم دل صفت مرکب در نقش مسند به معنی دلگیر، سخت غمگین و آزرده شدن و بسیار گریستن\* دیده خونین = خونین دیده: مشتق - مرکب  
\*دیده خونین شدن: اغراق و کنایه از سخت غمگین و آزرده شدن و بسیار گریستن\* واج آرایبی: / د / مراعات نظیر: دیده و خونین و دل  
\*معنی: در قلعه را بستند و غمگین شدند و دل پر از غم شد و چشم های اهل دژ به خاطر گرد آفرید اشک فشان شد یا دلگیر و بسیار آزرده شدند و گریستند.

### ۳۸. ز آزار گُرد آفرید و هُجیر      پر از درد بودند، بُرنا و پیر

\*بُرنا: جوان\* کَلّ بیت یک جمله مستقل ساده\* از: به سبب\* آزار: آسیب و گزند، صدمه، اذیت  
\*تضاد: برنا و پیر\* بُرنا و پیر: مجاز از همه مردم\* پراز درد بودن کنایه از سخت ناراحت و غمزده بودن، درد و اندوه بسیار  
\*معنی: ساکنان دژ، از جوان تا پیر به سبب آسیبی که گرد آفرید و هُجیر دیده بودند، بسیار ناراحت بودند.

### ۳۹. بگفتند: کای نیک دل شیرزن      پر از غم بُد از تو، دل انجمن

\*نیک دل: خوش قلب، نیکو نهاد، پاک دل و مهربان\* از دوم: برای، به خاطر  
\*نیک دل شیرزن: کنایه از گرد آفرید\* شیر زن: کنایه از شجاع و دلاور و تشبیه درون واژه ای؛ زنی که مانند شیر شجاع بود  
\*انجمن: مجاز از مردم و گراوونیان است عموماً که به نبرد گرد آفرید ناظر بودند\* دل انجمن: دل مردم، مجاز از دل همه مردم\* تکرار: دل



\*معنی: همه به گُرد آفرید گفتند: که ای پهلوان مهربانو شجاع، همهٔ مردم ایران برای تو بسیار ناراحت بودند.

#### ۴۰. که هم رزم جُستی، هم افسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده ننگ

\*افسون و رنگ: نیرنگ و فریب\* دوده: خانواده، خاندان، دودمان، تبار\* جناس ناقص: رنگ، ننگ

\*معنی: گزدهم در ستایش دخترش به او می گوید: تو هم با دشمن نبرد کردی و هم به او نیرنگ زدی و به راستی که از رفتار تو ننگی بر خاندان تبار تو نیامد. (مایهٔ ننگ خانواده ات نشدی)

\*نکته: در نبرد با دشمن، نیرنگ زدن بر او دلیل بر کاردانی و از شرایط پهلوانی بود، مگر آن که هم نبرد، خودی به شمار می رفت. در مقابل، نیرنگدشمن، حمل برضعف و ناجوانمردی و توسل به جادو می شد.

#### ۴۱. خندید بسیار، گرد آفرید به باره برآمد، سپه بنگرید

\*باره: دیوار، حصار، قلعه\* برآمد: بالا آمد\* به باره برآمد: به بالای قلعه آمد.

\*معنی: گُرد آفرید خندان به بالای دژ رفت و سپاه توران را دید.

\*نکته: تصویری زیبا از حالت گردآفریداست در حالی که سهراب در پایین قلعه، منتظر ایستاده است.

#### ۴۲. چو سهراب را دید بر پشت زین چین گفت کای شاه ترکان چین

\*کای: که ای، الف در کای خوانده نمی شود؛ پس این واژه کی خوانده می شود.\* چین: در این جا به معنی چینیان، مکان به جای اهل مکان

مانند: ۱- بدرید صف های سقلاب و چین ← به جای سقلابیان و چینیان

\* شاه ترکان و چین: کنایه از سهراب\* مراعات نظیر: ترکان و چین

توجه: چون سهراب از طرف توران چین می آید و کلاه خود چینی هم بر سر دارد، به هنجیجهت گردآفریدهویت واقعی او را نمی داند و او را شاه ترکان چین خطاب می کند.

\*معنی: وقتی سهراب را سوار براسب دید، این چین گفت: که ای پادشاه ترکان و چین (چون سهراب از طرف توران و چین می آید و کلاه خود چینی هم بر سر دارد، گردآفرید هویت واقعی او را نمی داند)

#### ۴۳. چرا رنجه گشتی، کنون بازگرد هم از آمدن هم ز دشت نبرد

\*رنجه گشتی: آمدی، به اصطلاح قدم رنجه کردی، دچار زحمت شدی\* چرا رنجه گشتی: چرا خودت را به زحمت انداختی؟

\*بازگرد از آمدن: از آمدن به دژ چشم بپوش\* هم از آمدن: منظور آمدن به دژ و قلعه

\*معنی: وقتی گردآفرید سهراب را سوار بر اسب دید گفت: ای شاه ترکان چین چرا خودت را به زحمت انداختی حالا از آمدن به قلعه و مبارزه در میدان جنگ دست بردار. (از جنگیدن با ایرانیان و آمدن به داخل قلعه و ازدواج با من منصرف شو)

#### ۴۴. تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور، سوی توران کنی

\*را: حرف اضافه به معنی برای\* فرمان کنی: فرمان ببری، بپذیری

\*رخ: مجاز از خودت، وجودت، سهراب، جزء به کل، رخ نامور: سهراب نامدار\* رخ به سوی نمودن کنایه از رفتن و حرکت کردن

\*معنی: بهتر است که تو فرمانبرداری کنی و سخن مرا بپذیری و به سوی سرزمین توران حرکت کنی و بروی. (طنز در بیت وجود دارد)

\*پیام و مفهوم بیت: بهتر است تا ایرانیان نیامده اند، برگردی

#### ۴۵. نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش»

\*ایمن: امان، بی ترس، درمان\* پهلوی: دوسوی سینه و شکم\* ز پهلوی: ۱- از پهلوی برآوردن و پرواری ۲- حرف اضافهٔ مرکب: از قِبَل، از جانب

\* خورد گاو نادان ز پهلوی خویش کنایه و ضرب المثل از به دست خویش و از روی نادانی خود را نابود کردن، زیان دیدن از راهی که سود می نماید قلمرو معنایی

\*معنی: تو از این زور بازوی خود، زیاد نمی توانی در امان باشی همان گونه که گاو نادان از پهلوی دادن و پرواری خود که به ظاهر، خوب است ضربه می خورد و سر او را می برند.



## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی کلمات زیر را از متن درس بیابید.

\*درع: جامه جنگی که از حلقه های آهنی سازند، زره \*باره: اسب

۲- به کمک فرهنگ لغت، معنای فعل های زیر را بنویسید.

\*برکشیدن: بیرون آورد \*و یله کردن فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن \*برآوردن: برداشتن و بلند کردن، بالا آوردن

۳- درباره کاربرد معنایی «بر» در بیت زیر، توضیح دهید.

بزد برکمربند گُ ردآفرید زره بربرش، یک به یک، بردید

\*بر اول و دوم حرف اضافه \*بر سوم: از نظر دستوری اسم به معنی پهلو و سینه \*بر چهارم: پیشوند

۴- زمان فعل های زیر را تعیین کنید و معادل امروزی آن ها را بنویسید.

\*بدانست: دانست، فهمید، ماضی ساده \*همی رفت: می رفت، ماضی استمراری

۵- در گذر زمان، شکل نوشتاری برخی کلمات تغییر می کند؛ مانند: «سپید، سفید» از متن درس، نمونه ای از تحوّل شکل نوشتاری کلمات بیابید بنویسید.

\*اسپ: اسب \*کمندافکن: کمندافکن

### قلمرو ادبی

۱- واژگان قافیه در کدام بیت ها، در بردارنده آرایه جناس اند؟ ابیات ۶، ۷، ۱۳، ۲۳، ۴۰، ۴۲

۲- نمونه ای از آرایه اغراق را در شعری که خواندید، بیابید. ابیات ۳، ۲۱ و ۲۳

۳- مفهوم عبارت های کنایی زیر را بنویسید.

\*سپهَبَد، د، عِ نَان، اژدها را سپرد: تکلیف لُزِیْع اسب

\*رُخ نامو ر سوئی توران گُ نی: کفایه لُئی توران بروی و حرکت کنی

\*لب را به دندان گزید: کنایه از شگفتی و تحسین و تعجب است

۴- یک مَثَل از متن درس بیابید و درباره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به اَمثال و حِکَم دهخدا

مَثَل، معادل آن بنویسید خورد گاو نادان ز پهلوی خویش- معادل آن:

۱- از ماست که بر ماست ۲- کرم درخت از درخت است ۳- آن چه بر ما می رسد آن هم ز ماست ۴- دشمن طاموس آمد پراو

### قلمرو فکری

۱- دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنانی دژ، چه بود؟

ساکنان دژ، از جوان تا پیر به سبب آسیب پذیری گردآفرید و هجر دیده بودند، بسیار ناراحت بودند.

۲- معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

به آورد با او بسنده نبود پیچید از روی و برگاشت زود

\*معنی: چون گُ ردآفرید توان مبارزه با سهراب را نداشت، از او روی برگرداند و شتابان به دژ برگشت.

۳- فردوسی در این داستان، گُ ردآفرید را با چه ویژگی هایی وصف کرده است؟

۱- همیشه به جنگ اندرون نامدار- جنگجو و شجاع، مشهور و نامی

۲- ز مادر چنین ناورید- بی همتا بودن

۳- نبد مرغ را در پیش تیرش گذز- مهارت داشتن در تیراندازی

۴- سر و روی او از در افسر است- شاهزاده بودن و شایسته پادشاهی

۵- درفشان چو خورشید روی او- زیبارو بودن

۶- حماسه در لغت به معنای دلآوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، شعری است با ویژگی های زیر:

داستانی، قهرمانی، قومی و ملی، حوادثی خارق العاده، بر پایه این توضیح، این درس را با متن روان خوانی «شیرزان» مقایسه کنید.